

## بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت

دکتر علی حسن نوروزی\* - دکتر عزیزاله سالاری\*\*

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۵ و تاریخ تصویب: ۹۰/۲/۱۰)

### چکیده

هدف، بررسی «گستره عمومی» و کارکرد فعال اجتماعی آن از دیدگاه هابرماس و ارتباط آن با ساختار قدرت است. تلاش ما بر این امر استوار است تا پیوند میان شکل‌گیری فضای عمومی و تاثیر آن بر دموکراتیک ساختن ساختار قدرت به مثابه حلقه‌های تکمیل‌کننده تاکید کنیم و نشان دهیم که چگونه در اثر بزرگی مانند دگرگونی ساختاری در گستره همگانی او کوشیده است تا نظریه گفتمانی حاکم بر حوزه عمومی را تشریح کند.

هابرماس در تحول ساختاری حوزه عمومی به طور همزمان چند هدف را پیگیری کرده است. الف) یکی از مهمترین اهداف وی نقد جامعه سرمایه داری و آشکار نمودن منازعات و تنش‌های داخلی چنین جامعه‌ای است به نظر می‌رسد نقد جامعه سرمایه داری از اهمیت زیادی برخوردار است. زیرا این نقد به مثابه ظهور و افول حوزه عمومی تلقی می‌شود. ب) دومین هدف وی، بازسازی نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت است.

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بهبهان، گروه علوم سیاسی، بهبهان، ایران.

\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بهبهان، گروه علوم سیاسی، بهبهان، ایران.

◇ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

هابرماس در تلاش برای یافتن یک راه امید گشوده به روی آینده، به نقد عقلانیت ابزاری و بازسازی عقلانیت مفاهمای روی آورد. به نظر وی، راه آینده معطوف به گسترش عقلانیت ارتباطی مبتنی بر گفتمان، اخلاق گفتمانی و همچنین وضعیت کلامی آرمانی است. به لحاظ ساختاری و جامعه شناسی، هابرماس عقلانیت ارتباطی را در شبکه ای از روابط خاص با عنوان حوزه عمومی جستجو می کند. بنابراین حوزه عمومی به مثابه عنصری اساسی و ساختاری وارد نظریه انتقادی تکمیلی هابرماس می شود.

ج) سومین هدف وی، فائق آمدن بر چالش های نظری مارکسیسم است. وی تلاش کرد تا نظریه مارکسیستی را در قالب غیرارتدوکسی، به ویژه با تاکید بر عقلانیت ارتباطی بازسازی نماید. از نظر وی راه برون رفت از بحران نظری مارکسیسم، تعریف جدیدی از عقلانیت و بر همین مبنا بازسازی فضاهای عمومی و حوزه های عمومی است. به نظر هابرماس انسان با سه شیوه خاص از همگرایی در جامعه مواجه است: گفتمان عمومی، قدرت دولتی و اقتصاد بازاری. لیکن قدرت و پول شیوه های غیر گفتمانی همکاری و هماهنگی هستند، آنها همواره گرایش به سلطه و شی گشتگی دارند. تنها حوزه گفتمانی که مدرنیته می تواند در آنجا دوباره جان بگیرد و زنده شود، حوزه گفتمانی فضای عمومی است.

د) چهارمین هدف هابرماس که در اینجا از نظر ما بسیار اساسی است بازسازی نظریه ساختار قدرت است.

نظریه بازسازی ساختار قدرت در اندیشه هابرماس را باید در گستره وسیعتر اندیشه های وی در خصوص عقلانیت و مدرنیته جست و جو کرد. برای این منظور وی ایده پردازش دموکراسی گفتمانی را پیشنهاد می کند. وی حوزه عمومی را به مثابه مکان اصلی برای بروز و ظهور عمل دموکراسی تعریف می کند. در حوزه عمومی آنچه مهم است، روند و فرایند گفت و گو است. پیامد و نتیجه آن مهم نیست بلکه مهم این است که روند و فرایند گفتمان یا گفت و گو و عقلانیت حاکم بر آن دموکراتیک باشد.

## کلید واژگان

تحول ساختاری، گستره عمومی، دموکراتیک، ساختار قدرت

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

## تحول ساختاری حوزه عمومی

این نخستین اثر عمده هابرماس، پژوهشی تحلیلی-تاریخی در ارتباط با فرآیند تکوین حوزه عمومی بورژوازی است. راهبرد او در این کتاب، مرتبط ساختن مفهوم افکار عمومی به ریشه تاریخی آن یعنی ایده حوزه یا قلمرو عمومی است. (۱) حوزه عمومی فضای اظهارنظر (و به گونه‌ای آرمانی اظهارنظر آزادانه)، مکالمه، بحث و چاره جویی در مسائل همگانی است. تحول و دگرگونی در حوزه عمومی با تجاری شدن مطبوعات آغاز می‌شود. در واقع مهمترین نقش را در گستره همگانی، نشریه‌ها و روزنامه‌ها برعهده داشتند. (۲) به جز نشریات نهادهای دیگری همچون باشگاه‌های صنفی، تفریحی، انجمن‌های فرهنگی، اتحادیه‌هایی که بر اساس دفاع از حقوق صنفی فرهنگیان ایجاد می‌شدند و به سرعت دفاع از آزادی بیان را در دستور کار خویش قرار می‌دادند نیز واحدهای نشر، مدارس خصوصی و غیرانتفاعی و... این همه نهادهایی بودند که در آغاز گستره همگانی مدرن نقش مؤثر و مهمی به عهده داشتند. (۴)

این کتاب به نوعی در راستای کتاب دیالکتیک روشنگری اثر هورکهایمر و آدورنو تدوین شده است. استدلال اصلی کتاب دیالکتیک روشنگری در راستای عقلانیت برخاسته از دوران روشنگری و نقد آن از سنت و اقتدار است که خود به خلق اشکال مخرب‌تر و خطرناک‌تر سلطه منتج گردید.

از این رو به عقیده هابرماس، حوزه عمومی بورژوازی که در تعامل عقلانی به ارزیابی انتقادی سیاست دولتی نظر داشت و در این تعامل و گفتگوی عقلانی به مفهوم مصلحت و منافع عمومی توجه می‌کرد، به چیزی تبدیل شد که وی آن را کنترل حوزه عمومی نامید. (۵)

البته نباید فراموش کرد که در جریان تلاش سازمان‌ها و نهادهای مختلف دست اندرکار قدرت برای ایجاد همبستگی و اتحاد با یکدیگر و برقراری صلح و سازش میان خود و دولت، حوزه عمومی آرام آرام پا پس می‌کشد. این جریان تبعات و پیامدهای مهمی در برداشت، بطوری که مهم‌ترین عوارض و پیامدهای این جریان دگرگونی و تغییر در ماهیت مطبوعات بود: تغییر سمت و سو از دغدغه خاطر و اشتغالات و فعالیت‌های ملهم از ایمان و عقیده به سمت اشتغالاتی متأثر از اقتصاد و تجارت. بسط و گسترش اصول و مبانی مناسبات و مبادلات کالایی به تمامی عرصه‌های زندگی، استقلال نهادها و حوزه‌هایی را که به طور بالقوه از وضع موجود انتقاد داشتند، از بین برد. بدین ترتیب به تدریج ایده قدیمی «افکار عمومی» رو به زوال نهاد. «کار در زمینه روابط عمومی» و «تحقیق درباره افکار عمومی»

◇ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

جایگزین «تکوین اراده گفتمانی» شد. (۶)

در سایه فئودالیزه شدن عرصه عمومی قلمرو و عملکرد و مانور «حوزه عمومی» تدریجاً محدود و محصور گردید. (۷)

نظر به اهمیت و اعتبار مفاهیم حوزه عمومی و حوزه خصوصی به عنوان اصول و مبانی زیر بنایی و ساختاری اندیشه سیاسی هابرماس سعی خواهیم کرد تا به کارویژه‌های اختصاصی هر یک از آن مفاهیم و تعبیر در چارچوب عقلانیت و حوزه عمومی، نظریه گفتمان و حوزه عمومی بپردازیم. هابرماس تحت تأثیر اندیشه‌های هگل و دیگر فلاسفه در باب جامعه مدنی به عنوان حلقه واسط بین دولت و جامعه به تدوین مفهوم «حوزه عمومی» می‌پردازد. او در همین نخستین اثر خویش یعنی تحول ساختاری حوزه عمومی به بحث و بررسی درباره چگونگی بسط و گسترش حوزه عمومی در جوامع سرمایه داری پرداخت. هابرماس در این کتاب ضمن توضیح در این خصوص بر این عقیده است که: «بحران رابطه عقل و سازمان اجتماعی به عنوان معضل فراگیر جامعه امروزی در اثر افول حوزه عمومی کلاسیک پدید آمد. که این حوزه نقش میانجی بین دولت و جامعه را تا پیش از تحولات سرمایه داری پیشرفته و رشد فناوری و بوروکراسی بر عهده داشت. خروج از بحران مزبور نیز مستلزم تقویت حوزه عقلانیت فرهنگی و ارتباط مفاهیم آمیز و گفت و گوست.» (۸)

نکته بااهمیت در این فرآیند آن است که رفتار فرد در جریان مفاهیم حوزه عمومی عمدتاً بر مبنای «کنش‌های کلامی»، عاری از فشار و سلطه در شرایطی عادلانه، آزادانه، آگاهانه و برابر صورت می‌گیرد. (۹) این همه در ساحت «وضعیت کلامی مطلوب و آرمانی» رخ می‌دهد. این زمینه بستری را فراهم می‌سازد که معطوف به کنش کلامی یا «کنش ارتباطی» و «مفاهمه‌ای» است.

نکته مهم دیگری که در این کتاب وجود دارد، نقش «افکار عمومی» است. البته در ارتباط با تعریف این مفهوم شایان ذکر است که هیچ پارادایم مشخص و قابل قبولی درباره مفهوم افکار عمومی ارائه نشده است یا اصلاً وجود ندارد. لیکن در معنای کلی افکار عمومی از تجمیع و انباشت افکار فردی درباره مسائل و موضوعات سیاسی که قادر به تأثیرگذاری بر رفتار فردی، گروهی و بر اعمال و کردار یا کنش‌های رهبران سیاسی، زمامداران، دولت‌ها و حکومت‌هاست به وجود می‌آید. (۱۰) در این راستا «اقتدار انتقادی» ویژگی بارزی است که به افکار عمومی حیات می‌بخشد. (۱۱) اما از دیگر نکات مهم

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

درباره روند تحول و دگرگونی حوزه عمومی تداخل حوزه‌های اقتدار دولتی و منافع خصوصی، همسان‌انگاری «قدرت دولتی» به مثابه «قدرت عمومی»، تحریف و کژدیده ساختن «افکار عمومی» از طریق وسایل ارتباط جمعی است. (۱۲)

مجموعه این ساز و کارها موجب استعمار جهان - زیست، تغییر صورتبندی‌های حوزه اجتماعی به مثابه «حوزه عمومی» و فئودالیزه شدن مجدد جامعه است. عوارض مبتلا به جامعه تحت شرایط کژدیسگی جامعه، حوزه عمومی، جهان - زیست مبنایی برای تحلیل پدیده «صنعت فرهنگ» برای هابرماس فراهم ساخت. بنابراین هابرماس در این کتاب به طور همزمان چند هدف را دنبال کرده است. یکی از مهمترین اهداف وی نقد جامعه بورژوازی همبسته با سرمایه داری است. دومین هدف وی، بازسازی نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت است. (۱۳) او در راستای بازسازی نظریه انتقادی با نقد نگرش متقدمین مکتب فرانکفورت یعنی هورکهایمر و آدورنو در ارتباط با مدرنیته عملاً به تجویز و اصلاح گرایش پیدا کرد و در این راه به نقد عقلانیت ابزاری معطوف به سلطه و بازسازی عقلانیت فرهنگی معطوف به رهایی و عقلانیت کنشگر مفاهمه‌ای روی آورد.

از نظر وی، راه آینده معطوف به بسط و گسترش عقلانیت ارتباطی مبتنی بر گفت‌وگو، اخلاق گفت‌وگویی و وضعیت کلامی آرمانی است. (۱۴) بستر عقلانیت ارتباطی همانا شبکه‌ای از روابط خاص با عنوان حوزه عمومی است. بدین ترتیب عنصر حوزه عمومی به مثابه عنصری بنیادی وارد نظریه انتقادی هابرماس گردید. (۱۵) از کارهای مهم فیلسوف ما (هابرماس) بازسازی نظری مارکسیسم و فاصله از قرائت‌های مسلط اثبات‌گرایانه و ارتدوکسی است. در این ارتباط تأکید اساسی او به عناصر مهم «عقلانیت ارتباطی»، «مفاهمه‌ای» و «گفت‌وگویی» به جای نظریه ارزش کار، اندیشه طبقه کارگر و یا پرولتاریا به عنوان مهمترین نیروی انقلابی است. (۱۶)

در واقع اتکا به عقلانیت مفاهمه‌ای - گفت‌وگویی و بازسازی حوزه عمومی تنها راه برون رفت از بحران نظام سرمایه داری است. تلاش هابرماس در نقد نظری مارکسیسم و بازسازی آن بر مبنای گفت‌وگو همه گیر و سراسری تدوین شده است. او با بسط حوزه گفت‌وگو مدرنیته و با زدودن عناصر غیر گفت‌وگویی حوزه عمومی همچون قدرت و ثروت که متمایل به استعمار و استیلا، سلطه، دستکاری و شیئی گشتگی است، گفت‌وگو فضای عمومی را ساختاری می‌کند. یعنی حوزه گفت‌وگویی، فضای عمومی است. (۱۷)

### رئوس کلی سه هدف عمده انتقال به انگاره های ارتباطی

۱- کنش ارتباطی در برابر کنش استراتژیک.

۲- طرح یا الگوی زیست جهان و نظام (سیستم).

۳- انگاره کاربردشناسی عام زبان: (چرخش زبان شناختی) در نظریه انتقادی.

در فلسفه اخلاق هابرماس، که به اخلاق گفتگمانی<sup>۱</sup> یا اخلاق ارتباطی<sup>۲</sup> معروف است، تفاوت میان کنش ارتباطی و کنش استراتژیک کلیدی است (۱۸) و همین تفاوت میان این دو نوع کنش است که استفاده از مفهوم رهایی بخشی را برای انتقاد از سلطه و قدرت مهیا ساخته است. منظور هابرماس از کنش ارتباطی کنشی است که در آن فرد می کوشد، با استفاده از زبان، برای انجام امری یا درباره درستی نظری، با فرد یا افراد دیگر، از راه بحث اقناعی و عقلی به تفاهم برسد. در این کنش نیز ممکن است که هدف فرد تأثیر گذاشتن بر کنش دیگری باشد اما این هدف فقط از راه تفاهم به دست آمدنی است و تفاهم در این کنش مشروط به توافق عقلی کسانی وابسته است که در رابطه درگیرند. پس گوینده و شنونده می توانند از راه ارتباط زبانی، درباره کنش های یکدیگر، به گونه ای تفاهم متقابل برسند. به بیان دیگر، آن ها می توانند به جای رقابت از راه همکاری با یکدیگر به هدف هایشان دست یابند (۱۹) اما منظور هابرماس از کنش استراتژیک کنشی است که جهت گیری آن پیروزی عامل کنش در رسیدن به هدفی است. موفقیت کنش استراتژیک در تحقق هدف عامل کنش است. بنابراین ارزیابی این نوع کنش نیز فقط بر اساس کارایی کنش در رسیدن به هدف آن است. از چشم انداز این کنش هدف یا انگیزه عامل کنش قابل ارزیابی عقلی نیست (۲۰) ایده اصلی در نظریه کنش ارتباطی مبتنی بر این اصل اساسی است که «انسان اساساً موجودی زبانی است.» (۲۱)

هابرماس تلاش می کند تا عناصر متشکله بحث خود را مبتنی بر «بازسازیهای» نظری مارکس، وبر، پارسونز، دورکهایم، لوکاج، آدورنو و هورکهایمر و دیگران در خصوص ظرفیت های انسان بنا نماید. در واقع ماتریالیسم تاریخی مارکس توسط هابرماس در قالب جدیدی باز تعریف می شود. به عبارت دیگر منازعه اصلی وی با مارکس در خصوص معنا و استلزامات مفهوم «کار» و «کنش» یا پراکسیس است (۲۲) هدف وی در این بازسازی نمایاندن این نکته مرکزی است که سنن فرهنگی دارای منطق تکاملی خاص خویش

<sup>۱</sup> - Discourse Ethics

<sup>۲</sup> - Communicative Ethics

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

می باشند که صرفاً نمی‌توان آنرا به کار و زیر بناهای اقتصادی فرو کاست. نمی‌توان رشد و تکامل انسانها را محصور در تکامل ابزارهای مادی و تولیدی، فنی و تکنولوژیکی ارزیابی نمود. بنابراین وی با نقد مؤلفه «کار» که بر مبنای قواعد فنی استوار است و تفکیک آن با حوزه های تعامل که مبتنی بر هنجارهای عام و جهان شمولند به این اصل مهم می‌رسند که رهایی را نمی‌توان صرفاً بر پیشرفت ابزاری مترتب نمود.

در نتیجه عقلانی شدن در بعد کنش ابزاری متکی بر رشد نیروهای تولید بوده که موجبات سیطره را فراهم می‌کند و از سوی دیگر عقلانی شدن در بعد تعامل اجتماعی گسترش ارتباطات آزاد و رها از سلطه را موجب می‌شود. با توجه به آنچه آمد هابرماس پیشنهاد می‌کند که تکامل انسان را باید بر اساس کنش ارتباطی سنجید و استلزام مفهومی آن این است که ما ماتریالیسم تاریخی را معطوف به فراگرد پیشرفت اخلاقیات یا هنجارهای اجتماعی بدانیم نه به فراگرد پیشرفت ابزاری. (۲۳) لذا هابرماس در بازسازی خود از ماتریالیسم تاریخی «کنش ارتباطی» را وارد دستگاه فکری خود می‌کند. هابرماس در تلاش برای تبیین سیر تکامل حیات انسانی به بازسازی مفهوم عقلانی شدن نزد ماکس وبر می‌پردازد. این عقلانیت نزد وبر عقلانیت معطوف به هدف می‌باشد. عقلانیتی که منجر به سلطه عقل ابزاری است. سلطه عقل ابزاری همان چیزی است که وبر با چیرگی عقلانیت غایتمند توضیح داده است و همراه با آن از دست رفتن آزادی و معنا و سرانجام «قفس آهنین» بوروکراسی.

هابرماس در کنار عقل ابزاری عقلانیت دیگری را به نام عقلانیت ارتباطی پیش کشید. در جامعه معاصر این تنها عقلانیت ابزاری نیست که رشد می‌یابد بلکه عنصر دیگری نیز همچون عقلانیت ارتباطی وجود دارد که باید به آن نیز توجه نمود.

در واقع عقلانیت ارتباطی در کنش ارتباطی ریشه دارد. به عبارت دیگر مفهوم کنش ارتباطی که بر کنش متقابل دو یا چند سوژه در تلاش برای رسیدن به فهم تأکید می‌کند، همچنان بنیانی است برای پرهیز از انگاره کنش به منزله دنبال کردن نیت های فرد عامل. (۲۴) آثار وبر معرف این تأویل آخری است. هابرماس بنیان کنش ارتباطی را نه در کلام آرمانی سخن - گفتار جای داد و نه در علائق دانش ساز، بلکه بر بنیان، «توانایی های» کنش گران اجتماعی استوار ساخت. (۲۵) در حالیکه کنش استراتژیک کنشی هدف دار - عقلانی است، کنش ارتباطی کنشی است که در صدد رسیدن به دریافتی از ادراک است. بنابراین می‌توان از کنش ارتباطی به صورت یک ابزار بهره برد؛ اما آن هنگام که ارتباط برابره برقرار می‌شود، این

♦ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

کنش، غیر ابزاری محسوب می‌شود. مثلاً هنگامی که در ارتباط، طرفین بر همدیگر تحمیلی روا نمی‌دارند، طرف مقابل بر اساس محاسبه خود، می‌تواند «آری» یا «نه» را به عنوان واکنش برگزیند. چنانچه از کنش ارتباطی به عنوان یک ابزار برای تحمیل به طرف مقابل استفاده شود، صورت ابزاری کنش ارتباطی را تجربه خواهیم کرد.

هدف کنش استراتژیک رسیدن به هدف است؛ اما هدف کنش ارتباطی، دسترسی به یک درک ارتباطی است. هابرماس اصولاً میان عقلانیت نظام اجتماعی (جامعه) و عقلانیت جهان زندگی تمایز قائل می‌شود. در حالیکه عقلانیت اجتماعی، مستلزم نهادمندی یک نظام هنجاربخش است، عقلانیت جهان زندگی، مستلزم آن است که انسان‌ها آزادانه با یکدیگر به توافق برسند؛ نه آن که تحت تأثیر نیرومند نیروهای خارجی به این توافق دست یابند. این اجماع و توافق در سطح نظری، از طریق گفت و گو حاصل می‌شود و چهار امر زمینه‌ساز معتبر بودن گفته‌ها می‌شود: اول، نطق سخن‌گو باید قابل فهم باشد؛ دوم، موضوعاتی که بوسیله سخن‌گو عنوان می‌شود، باید حقیقت داشته باشد تا نشان دهد شناخت او قابل اعتماد است؛ سوم، در ارائه قضیه باید متکی به نفس باشد؛ چهارم، باید ببینیم که آیا سخن‌گو حق چنین نطقی را دارد یا خیر.

اجماع وقتی ایجاد می‌شود که تمامی این امور وجود داشته باشد و اجماع در صورت نبود هر یک از میان می‌رود. لذا در راه رسیدن به تفاهم باید چهار اعتبار<sup>۱</sup> وجود داشته باشد: ۱- فهمیدنی بودن، ۲- صداقت، ۳- درستی، ۴- صدق. این چهار دعوی اعتبار، در پس هر نوع ارتباطی نهفته است و هر کس که در ارتباط شرکت می‌کند، لاجرم مدعی این اعتبارهاست؛ زیرا می‌توان از او پرسید: ۱- چه می‌گویی؟ ۲- آیا واقعاً منظورت این است؟ ۳- آیا محقی که این را بگویی؟ ۴- آیا آنچه می‌گویی صادق است؟

در جریان گفت و گو و ارتباط آزاد و غیر تحمیلی در میان کنش‌گران، می‌توان صورتی از گفت و گو و مبادله را در نظر آورد که با گسترش دیدگاه هابرماس هم بتواند صورت استعمارگون به خود بگیرد و هم ارتباطی مبتنی بر ادعاهای معتبر باشد. بنابراین نظریه کنش ارتباطی، نقطه اتکای نظریه اجتماعی را به رابطه گفت و شنودی و اساساً اجتماعی دو یا سه‌گوینده و شنونده‌ای منتقل می‌کند که به صورت

<sup>۱</sup> - Validity

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

دو جانبه و همزمان، نه یک نوع ادعای اعتبار، بلکه سه نوع آن را عنوان می کنند. در واقع تعامل ارتباطی، واسطی است که از طریق آن، اذهان [مدرک] متکلم و کنشگر، گفتار - کنش خود را در هم می تنند. از طریق این واسط و فرآیند عادی «به تفاهم رسیدن» است که به یکدیگر وابسته می شویم. (۲۶) از این طریق بازیگران و کنشگران عرصه های اجتماعی از طریق کنش ارتباطی<sup>۱</sup> در صدد درک یکدیگر بر می آیند و نه در صدد ایجاد نتایج عینی و غیر شخصی (کنش ابزاری)<sup>۲</sup> یا تأثیرگذاری بر دیگر بازیگران و کنشگران (کنش استراتژیک). (۲۷)

نقطه عزیمت هابرماس در منطق کنش ارتباطی در عنصر مهم همکنشی نهفته است. همکنشی انسان ها استوار بر بنیان «عنصر زبان» به عنوان عالم ارتباط، کنش ارتباطی خوانده می شود. شناختی که در این حوزه به دست می آید دو سطح دارد. یکی آنچه که انسان ها در فرآیند اجتماعی شدن کسب می کنند و تصویری از جهان اجتماعی آنها در قالب ساختار زبانی است و دیگر آنچه که وجهی علمی تر از آن است و هرمنوتیک را می سازد. بدین ترتیب عقل گرایی که هابرماس از آن دفاع می کند با عقل گرایی که به عنوان یک سنت فکری در رنسانس و عصر روشنگری رشد نمود متفاوت بود.

در واقع عقل ارتباطی نزد هابرماس یک عقل سوژه محور نبود. عقلی بود که در عادی ترین کردارهای روزمره انسان های عادی ریشه داشت. هابرماس منشأ آن را در منطق درونی روابط روزمره که از طریق زبان صورت می گیرد جست و جو می کند. بطوریکه هر پاره گفتار که ما در عادی ترین تا متعالی ترین ارتباط ها به کار می بریم حاوی یک دعوی اعتبار است. گوینده با هر عمل گفتاری یک دعوی اعتبار را طرح می کند که شنونده یا طرف مقابل با پاسخ آری یا خیر به آن جواب می دهد. اگر جواب «آری» باشد که وفاق حاصل شده است و اگر پاسخ «نه» باشد گوینده باید از دعوی خود تا پاسخ آری استدلال دفاع کند.

پس هر پاره گفتار حاوی دعویی است که به طور ضمنی یا صریح طرح شده است و گوینده به طور ضمنی یا صریح دفاع از آن را (در صورت لزوم) بر عهده گرفته است و این همان جوهر عقلانی ارتباط است. البته همه ارتباط ها و همه گفتارها از نوع وفاقی نیست. در مقابل گفتارهای وفاقی، گفتارها و ارتباط

<sup>۱</sup> - Communicative Action

<sup>۲</sup> - Instrumental Action

♦ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

های راهبردی نیز وجود دارد.

بنابراین فراگرد عقلانی شدن در حوزه کنش ارتباطی بی شک تکامل مثبتی است. در حالیکه عقلانی شدن در حوزه عمل عقلانی معطوف به هدف نیازمند تصمیم‌گیریهای هدفمند و ابزار گرایانه است. عقلانیت فزاینده در این حوزه اخیر معمولاً موجب از خود بیگانگی و بروکراتیک شدن جهان نو تلقی می‌شود. اما عقلانی شدن در حوزه کنش ارتباطی به معنی کنار زدن جنبه‌ها و ابعادی از ارتباط است که موجب مخدوش‌سازی ارتباطات می‌شوند. در واقع حوزه کنش ارتباطی را می‌باید آن نوع کنشی در نظر گرفت که بر اساس تفاهم بین الاذهانی فارغ از زور شکل گرفته است. یعنی بر اساس میزان گسترش حوزه کنش اجماع‌آمیز همراه با برقراری ارتباط و تفاهم خالی از غل و غش (۲۸).

به رغم تمایز میان کنش استراتژیک (کنش اجتماعی معطوف به موفقیت) و کنش ارتباطی (کنش اجتماعی معطوف به فهم)، کنش ارتباطی (عقلی- ادراکی) معطوف به فهم در تر هابرماس مفروض بنیادین است. بر اساس آنچه که تاکنون ذکر آن رفت بیان عقلانی جمعی نمی‌تواند از سوی هیچ گروهی به صورت یک محدودیت تحمیل شود. در واقع توافقی که به زور و خشونت بدست آمده باشد، توافق سوپزکتیو به شمار نمی‌آید (۳۹). روش هابرماس شبکه‌ای به دقت تعریف شده است که هر آنچه با آن ناهماهنگ باشد به منزله چیزی بیرونی یا نامناسب تشخیص داده می‌شود. او عنصر «رهایمی بخشی» را بر حسب الگویی از سخن و کلام مبتنی ساخت که اساساً معطوف به گرایشی به نوعی فهم و ادراک بود.

بنابراین هابرماس به طور خاص ادامه‌دهنده‌ی جریانی بود که در اوج خود شاخه‌ای از مارکسیسم به نام مارکسیسم غربی و مکتب فرانکفورت را ساخت. مارکسیسم بعد از مارکس به سه شاخه اصلی شامل مارکسیسم ارتدوکس، مارکسیسم غربی (اومانستی) و مارکسیسم ساختارگرا تقسیم شد. هر یک از این سه شاخه تعبیر خاصی از مارکسیسم را دنبال کرد که اندیشه‌های مارکس را با اندیشه‌های هگل و آموزه‌های مهمی از جامعه‌شناسی ماکس وبر در آمیخته بود. این جریان از مارکسیسم فلسفی لوکاج، مفهوم مهمی به نام «شیئی‌شدگی» را در نظریات خود بسط داد که به نوبه خود بازسازی مفهوم «از خود بیگانگی» مارکس بود. البته منظور از بازسازی این نیست که این دو مفهوم یکسان هستند. منظور از مفهوم بازسازی، تداوم و تکامل یک نظریه است. دستمایه اصلی مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی، همین مفهوم «شیئی‌شدگی» به اضافه مفهوم «عقل ابزاری» متعلق به ماکس وبر است. مکتب فرانکفورت جامعه معاصر را مظهر شیئی‌شدگی و سلطه عقل ابزاری تحلیل کرد.

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

این تحلیل نظریه انتقادی را به بدینی نسبت به تقدیر تکامل اجتماعی سرنوشت بشر کشاند. هورکهایمر و آدورنو دو تن از مهمترین چهره های این مکتب در دیالکتیک روشنگری از تقدیر تراژیک روشنگری سخن گفتند. (۳۰)

هابرماس که خود از جهتی به این مکتب تعلق داشت، با تر تازه و نظریه تازه ای در جهت تدوین نظریه ای انتقادی که معطوف به برون رفت از بحران و بن بست بود سوق یافت و لذا بر مبنای آن شالوده تازه ای برای مکتب فرانکفورت بنا نهاد. کل این جریان های فکری به سنت بزرگتری به نام «عقل گرایی» در برابر «تجربه گرایی» تعلق دارد. اما به طور اعم هابرماس از نظریه جامعه شناسان مختلفی که به سنت های فکری دیگری تعلق دارند استفاده کرد. از نظریه دورکهایم، مید و پارسونز او عناصر زنده و پویای نظریه های این اندیشمندان را استنتاج و بازسازی نمود و در یک ترکیب بدیع و خلاق مورد استفاده قرار داد. به عبارت دیگر هابرماس به لحاظ واحد تحلیل در شیوه عزیمت به سنتی از جامعه شناسان تعلق دارد که واحد «کنش» یعنی کوچک ترین واحد کردار معنادار را برای پژوهش و نظریه پردازی به کار گرفت.

در اینجا به تعریفی از سنت عقل و عقل گرایی نزد هابرماس می پردازیم و نشان خواهیم داد که مراد او از عقل و سنت عقل گرایی چیست و از این تعریف چه مفاهیمی را استنتاج می نماید. در واقع عقل گرایی در سنت فلسفه به طور کلی و فلسفه معرفت به طور خاص با معانی مختلفی به کار رفته است. شاید بتوان چهار مفهوم از عقل گرایی را از یکدیگر تفکیک کرد. (۳۱)

۱- عقل گرایی در برابر تجربه گرایی

۲- عقل گرایی به معنی ساخت منطقی ظرفیت ذهن در نظریه کانت

۳- عقل گرایی به معنی ساخت منطقی فرهنگ مثلاً فرهنگ یونانی یا فرهنگ غربی

۴- عقلانیت در مفهوم وبری

شاید بتوان مفهوم پنجمی هم برای عقل گرایی در نظر گرفت و آن قائل شدن یا امکان قائل شدن یک طرح عقلانی برای تاریخ است. مثل آنچه به نظریه هگل و مارکس مربوط می شود. معانی دیگری هم برای عقل و عقلانیت می توان سراغ گرفت، مثل عقلانیت به معنی داشتن طرح و معیارهای آگاهانه در برابر سر سپردن به سنت. عقل گرایی به عنوان یک بینش فلسفی در برابر تجربه گرایی اعتقاد به این معنا است که عقل منبع اصلی دانش و آزمون دانش است. عقل گرایان معتقدند که واقعیت به ذات خود

♦ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

دارای یک ساختار منطقی است. در برابر این مفهوم از عقل‌گرایی بینش تجربه‌گرایی قرار می‌گیرد. تجربه‌گرایی معطوف به این معنا است که دانش از تجارب حسی به دست می‌آید و باید با حواس آزموده شود. در حالیکه عقل‌گرایان برخی توانایی‌های ادراکی و مفهومی را ذاتی می‌شمارند. در میان اندیشمندان جدید زبان‌شناسی نوام چامسکی بر این جنبه از توانایی‌ها تأکید می‌نماید. او می‌گوید: با اینکه بیش از چهار هزار زبان در دنیا وجود دارد که دنیایی از آواها و نمادها را در بر می‌گیرد، اما می‌توان گفت که یک طرح گرامری زیرین برای همه اینها وجود دارد که با قوه «پیش-تنظیمی ذهن» تعیین می‌شود. (۳۲)

هابرماس در یک چشم‌انداز کلی‌تر، به این سنت فکری تعلق دارد. البته این تمام قضیه نیست! چون وی در عین حال از این سنت عبور می‌کند و مبانی تازه‌ای برای عقل‌گرایی بنا می‌نهد و اصولاً پارادایم تازه‌ای را در برابر کل عقل‌گرایی دکارتی تأسیس می‌کند. عقل‌گرایی در مفهوم کانتی مربوط می‌شود به این عقیده که ذهن قالب‌های پیشینی‌ای دارد که تجارب حسی خود را در آن می‌ریزد و به واسطه آن سازمان می‌دهد. عقل‌گرایی در نگرش به ساختار فرهنگ با این بینش مرتبط است که فرهنگ‌های عقل‌گرا و مبتنی بر فلسفه و وجود‌شناسی موسوم به ماوراءالطبیعه یونانی از فرهنگ‌های مبتنی بر دین یا دین‌مدار جدا می‌شود. اما عقل‌گرایی مفهوم دیگری نیز دارد که با دیدگاه وبر پیوند می‌خورد. وبر عقلانی‌شدن را به عنوان محور سیر تاریخ به کار می‌برد. به عبارت دیگر عقلانی‌شدن مضمون اصلی تاریخ از نظر وبر است. هابرماس عقلانی‌شدن را به مفهوم وبری آن به کار می‌برد و مضمون اصلی تاریخ را عقلانی‌شدن می‌داند. اما عقلانی‌شدن در نظریه او هم با سیر عقل در مفهوم هگلی آن متفاوت است و هم با عقلانی‌شدن در مفهوم وبری. وبر عقلانی‌شدن را از یک سو در دین‌ها گرفت و از سوی دیگر در مدرنیته غربی. عقلانی‌شدن دین‌ها به مفهوم افسون‌زدایی از آنهاست. (۳۳) این مسیر در تاریخ غرب به رشد عقل‌ابزاری شامل تکنولوژی، بوروکراسی و سلطه آن بر تقدیر بشر ختم شد. اما هابرماس عقلانیت را در دو مسیر و دو وجه جستجو کرد.

یکی عقلانیت ابزاری و دیگری عقلانیت ارتباطی است. عقلانیت ابزاری و مفهوم عقلانیت ارتباطی جفت مفهومی نظریه هابرماس هستند. هابرماس عقلانیت ارتباطی را دارای ظرفیت‌هایی بخشی به شمار می‌آورد؛ گرچه مورد تعرض عقل‌ابزاری است؛ اما تسلیم و منکوب آن نمی‌شود. با توجه به آنچه آمد محور اصلی «نظریه کنش ارتباطی» عقل‌گرایی است. اما عقل‌گرایی هابرماس با عقل‌گرایی که در سنت

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

دکارت، کانت و هگل مطرح است، متفاوت است. وجه ممیز این تفاوت ها در یک نگاه کلی آن است که هابرماس عقلانیت را بین الادهانی می داند. اگر در یک بیان کلی عقل مورد نظر دکارت را عقل فردی و عقل مورد نظر هگل را عقل نوعی و عقل مورد نظر کانت را استعلایی بخوانیم، عقل مورد نظر هابرماس را باید عقل اجتماعی به مفهوم بین الادهانی بخوانیم. عقل و عقلانیت در نظریه هابرماس در یک نگاه دیگر با کل مفهوم عقل در فلسفه ها و بینش های پیش از او متفاوت است و آن خصوصیت بین الادهانی این عقل است. عقل مدرن، عقلی که از دکارت آغاز می شود، عقلی است که اصطلاحاً عقل «سوژه محور» خوانده می شود. بنا به این مدل سوژه یا فاعل شناسا رو در روی جهان ابژه یا موضوعات شناسایی قرار گرفته است و با آن دو رابطه بنیادی دارد، یکی بازنمایش یا انعکاس و دیگری کنش یا عمل. عقلانیتی که با این نگاه همراه است دو نوع است، عقلانیت معرفتی و عقلانیت ابزاری. اولی برای کسب دانش و دومی برای تسلط بر محیط. در برابر عقل مدرن عقل سنتی قرار دارد که عقل را به وحی و نص منتسب می کند. البته عقل سوژه محور با جریان فکری پست مدرنیسم مورد نقد جدی قرار گرفت و بسیاری از مبانی آن به شدت مورد انتقاد واقع شد. هابرماس با عزیمت به پارادایم تازه ای که در زبان شناسی تکامل یافته بود، مبانی و شالوده تازه ای برای عقل گرایی بنا گذاشت. او نظریه اجتماعی خود را به شکل نظریه عام «کنش ارتباطی» تدوین کرد.

هسته اصلی نظریه هابرماس بر این معنا استوار است که نوع انسان حیات خود را از طریق فعالیت هایی که به صورت اجتماعی هماهنگ شده است حفظ می کند. این امر با ارتباط میسر است و در مرکز ارتباط زبان قرار دارد. هابرماس از زبان برای پایه ریزی یک نظریه اجتماعی استفاده می کند و این به آن معناست که «ارتباط» و «زبان» ذاتاً عقلانی است. استدلال هابرماس به گونه ای است که کنش معطوف به هدف یا غایتمند افراد باید به نحو اجتماعی هماهنگ شود. او از این جا به ساختار «همکنشی» اجتماعی می رسد. «همکنشی» اجتماعی دارای ابعاد «ارتباطی» است که در مرکز آن «زبان» قرار دارد. توانایی ما در برقراری ارتباط یک هسته عام دارد که عبارت است از «دعوی اعتبار». ما در هر قول و فعل خود در هر ارتباطی و در هر آنچه می گوئیم یک دعوی اعتبار را طرح می کنیم. اگر چه این امر غالباً ضمنی است. این دعوی به صورت های گوناگون می تواند مورد نقد قرار گیرد. از جمله با رجوع به سنت (کنش سنتی) یا به صورت زور آشکار (کنش راهبردی- استراتژیک) و یا اقامه دلیل. در ارتباط های فارغ از زور این مرجع اخیر یعنی توسل به

♦ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

دلیل جایگاه اصلی را دارد. پایه نظریه عقلانیت هابرماس همین کنش است که نوعاً کنشی است برای حصول تفاهم.

عقلانیت در بنیان این کنش نهفته است. وقتی کسی قولی یا فعلی را برای حصول تفاهم انجام می دهد و همان طور که آورده شد مدعی اعتبار است، طرف مقابل یا دعوی او را می پذیرد یا نقد می کند. اگر نقد کرد، شخص اول باید برای کنش - گفتار یا کردار خود دلیل بیاورد و برای آن احتجاج کند. اگر دلیل این شخص رد شد، باید برای رد دعوی طرف مقابل دلیل بیاورد. این همان هسته اصلی «عقلانی کنش» است. همه کنش ها بر این مینا پیش نمی روند، اما همراه با تکامل جامعه جایگاه این کنش هر روز بیشتر می شود، چنین امری یعنی عقلانی شدن. امروز بسیاری از مبانی رفتاری و نهادهایی که بشر تأسیس کرده است مثلاً شیوه های دموکراتیک در اداره جامعه از همین کنش حصول تفاهم منشأ می گیرد.

از آنجایی که دعوی اعتبار را می توان مدنظر قرار داد، می توان از اشتباهات درس گرفت؛ و زمانی که این کار در سطح باز اندیشی صورت گیرد، به شکل گیری قالب های احتجاج می انجامد. در نتیجه به سنت های فرهنگی انتقال پیدا کرده و در نهادهای اجتماعی متبلور می شود، که در نهایت مضمون عقلانی شدن قرار می گیرند. ذکر این نکته آمد که هابرماس نگاه انتقادی به آراء و نظریه های مارکس، ماکس وبر و مکتب فرانکفورت (آدورنو، مارکوزه، هورکهایمر و بنیامین و...) دارد. حال وی در پی تدوین نظریه انتقادی خویش و در بازسازی مفاهیم اصلی در کجا از این اندیشمندان جدا می شود و در این دیالکتیکی که با آنها دارد، به چه مفاهیمی دست می یابد.

هابرماس در نظریه مربوط به سلطه عقل ابزاری از مکتب فرانکفورت و ماکس وبر جدا می شود. مکتب فرانکفورت با تأثیری که از ماکس وبر گرفته بود و با ملحوظ کردن مفهوم شبئی شدگی لوکاج به نظریه ای مبتنی بر سلطه عقل ابزاری در جهان مدرن رسیده بود. البته این آسیب شناسی از جهان مدرن مخصوص ماکس وبر و مکتب فرانکفورت نیست. دیدگاه منتقدانه به وضعیت مدرن در تز دیگر فلاسفه نیز دیدگاه مسلطی بود. از جمله رادیکالترین این نوع از نگرش ها و دیدگاههای منتقدانه مربوط به دیدگاه نیچه و هایدگر است که ریشه این وضع را تا پیدایش اندیشه فلسفی در یونان باستان به پیش می برند. دیدگاه مکتب فرانکفورت با بنیاد نظریه مارکس در تعارض قرار دارد. در واقع مکتب فرانکفورت از بنیادهای فکری مارکس بسیار دور شده بود. هابرماس در نظریه پردازی خود ماتریالیسم مارکس را هم بازسازی می کند. بازسازی به

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

این مفهوم که آن را از بن بست مکتب فرانکفورت که بدان رانده شده بود و انحرافی که حاصل کرده بود، بیرون می آورد و هم در برخی از اجزا و آموزه های مهم آن تجدید نظر می کند. هابرماس به جای مفاهیم «نیروهای تولید» و «روابط تولید» دو مفهوم «کار» و «همکنشی اجتماعی» را قرار می دهد. (۳۴) «کار» عبارت است از رابطه انسان با طبیعت و «همکنشی» عبارت است از رابطه انسان ها با یکدیگر. هابرماس در اینجا از مارکس (تعبیر ارتدوکسی از مارکس) جدا می شود. زیرا برای حوزه همکنشی اجتماعی، منطق خاص خود را دارد. بنا به نظر او پیشرفت را باید هم بر حسب کار و هم بر حسب همکنشی سنجید. کار در کنش ابزاری و همکنشی در کنش ارتباطی بازتابانده می شوند. در جامعه سرمایه داری، عقلانیت ارتباطی - مفاهمه ای با عقلانیت ابزاری - هدف دار در تضاد قرار می گیرد.

هابرماس در طرح نظریه عقلانیت از دو نظریه بهره گرفته است. یکی از آنها نظریه «سه جهان» پوپر است. (۳۵) پوپر بر این عقیده است که ما در سه جهان زندگی می کنیم ۱- جهان اشیاء ۲- جهان اندیشه و سوم جهان ارزش ها و هنجارها که به شیوه بین الاذهانی تعیین شده است. از دید پوپر هر حکم و بیانی با یکی از این سه جهان ارتباط دارد. هابرماس با تکیه بر نوآوری خلاقه خود از نظریه پوپر در تبیین نظریه «کنش ارتباطی» به نحو بسیار مطلوبی استفاده بعمل آورده است. این استفاده غالباً همراه با بازسازی است. این نحوه از بازسازی آن گونه نیست که فی المثل یکی از اجزای یک منظومه نظری از یکی از اندیشمندان را عیناً دریافت کرده باشد و به همان شکل و سیاق در دستگاه نظری خود آن را به کار گرفته باشد.

نظریه سه جهان پوپر نیز در کنار نظریه های معطوف به عقلانی شدن (مثبت و منفی) ویر، نظریه ارتباطی هربرت مید، نظریه زبانی شدن امر مقدس امیل دورکهایم و بسیاری از نظریه های دیگر به شیوه بازسازی شده وارد دستگاه نظریه کنش ارتباطی هابرماس می شود. پوپر می گوید: می توانیم سه جهان را شامل جهان وضعیت های فیزیکی، جهان حالت های آگاهی و جهان مضامین عینی فکر را از یکدیگر مجزا سازیم. جهان به عنوان کلیت آنچه هست یا از نوع اشیاء و حوادث فیزیکی است یا از نوع حالت ها و رخدادهای ذهنی یا مضامین ساخت های نمادی تشکیل شده است. درست است که ساخته های نمادی توسط ذهن آفریننده انسان تولید می شود، ولی از آنجا که خودشان محصول هستند، در برابر ذهن به صورت یک مجموعه پیچیده از معانی غامض قرار می گیرند که باید باز گشوده شوند. به عبارت دیگر فرآورده های ذهن انسان به مسائلی پیش روی ذهن تبدیل می شوند. این مسائل خودسامان هستند و دیگر توسط ما ساخته نمی شوند، بلکه کشف

◇ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

می شوند، این جهان صرفاً انعکاس جهان دوم نیست.

این یافته پوپر در دستگاه نظری هابرماس جایگاه مهمی دارد. یکی از آنها این است که کنش ارتباطی سه بعد دارد: بعد معرفتی، بعد هنجاری و بعد بازنمودی، که در هر کنش ارتباطی طرح دعوی یا نقد آن با توسل به یکی از این ابعاد صورت می گیرد. هر یک از اینها معیار سنجش خاص خود را دارد. در بعد معرفتی سنجش گزاره ای در بعد هنجاری سنجش درستی هنجاری و در مورد بعد بازنمودی اصالت بازنمایش است. به همین ترتیب سمت گیریهای کنش و سمت گیریهای پایه ای ما نسبت به جهان به سه دسته تقسیم می شود: عقلانی - غایتمند، اخلاقی - صوری، و زیبایی - بازنمودی.

به زبان ساده تر، سمت گیری ما نسبت به جهان به یکی از این سه گونه (معرفتی، هنجاری و بازنمودی) تعلق می گیرد. اولی مربوط به حوزه علم، دومی مربوط به حوزه اخلاق و سومی مربوط به حوزه هنر است.

این طرح را می توان به طوری که در جدول زیر آمده است ساده کرد.

نظریه مدرنیته هابرماس

جهان مضامین عینی فکر	جهان حالت های آگاهی	وضعیت های فیزیکی	سه جهان پوپر
مضامین ساخت های نمادی	حالت ها و رخداد های ذهنی	اشیاء و حوادث فیزیکی	جهان به عنوان کلیت آنچه هست
بعد باز نمودی	بعد هنجاری	بعد معرفتی	کنش ارتباطی
اصالت بازنمایشی	سنجش درستی هنجارها	سنجش گزاره ها	طرح دعوی
زیبایی - بازنمودی	اخلاق - صوری	عقلانی - غایتمند	سمت گیریهای کنش
بازنمودی - مربوط به حوزه هنر است	هنجاری - مربوط به حوزه اخلاق است	معرفتی - مربوط به حوزه علم است	سمت گیریهای ما نسبت به جهان
عقلانیت بازنمودی	عقلانیت ارتباطی	عقلانیت معرفتی - ابزاری	عقلانیت هابرماس

اما مسأله مهم تنها این تقسیم بندی سه گانه نیست. مسأله مهم این است که هابرماس می گوید: انفکاک این حوزه ها از یکدیگر کلید تبیین عقلانی شدن غربی است. به عبارت ساده تر در عقلانی شدن

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

غربی این سه حوزه از یکدیگر جدا می شوند. در دوره های پیش- مدرن این سه حوزه با هم در آمیخته بودند و هنوز از یکدیگر تفکیک نشده بودند. در فرهنگ هایی که هنوز اساساً متصل به سنت باقی مانده اند این حوزه ها هنوز به درستی از هم تفکیک نشده اند. انفکاک این حوزه ها نتیجه روند عقلانی شدن جهان بینی های دینی و پیش- مدرن است. نظریه مدرنیته هابرماس را می توان در این بستر جست و جو کرد. هابرماس در بازسازی عقلانیت وبری بحث مفصلی درباره وبر و موضوع مهم عقلانی شدن دارد. وبر مدرنیته شدن را به معنی عقلانی شدن به حساب می آورد و بین مدرنیزاسیون و عقلانیت خط تمایزی قائل نیست.

عقلانیت وبری در نهایت با سلطه عقل غایتمند تصویر شده است. عقلانیت غایتمند عقلانیتی است که از منشأ ارزشی خود در اخلاقی پروتستانی جدا شده است و سرانجام به قفس آهنین (عقلانیت منفی) ختم می شود. اما هابرماس به سه نوع عقلانیت معتقد است و نه یک نوع. این سه نوع عقلانیت عبارتند از عقلانیت معرفتی- ابزاری، عقلانیت ارتباطی و عقلانیت بازنمودی.

چنانکه وبر می گوید از دل عقلانیت غایتمند اقتصاد سرمایه داری و قدرت دولتی بیرون می آید که از منشأ خود جدا شده و مستقل می شوند. اقتصاد سرمایه داری و قدرت دولتی مجهز به بوروکراسی مدرن بر فرد چیره می شوند و جامعه به از دست رفتن آزادی و از دست رفتن معنا دچار می شود. هابرماس با استقلال حوزه اقتصادی از قدرت سیاسی به مبانی کنش ارتباطی معطوف می شود. اما معتقد است که این دو سرانجام سیستم [نظام] را خواهند ساخت. اما جامعه فقط به معنی سیستم نیست. یا چنانکه پارسونز و طرفداران او می گویند جامعه معادل سیستم نیست. هابرماس جامعه را حاوی دو جز یکی سیستم و دیگری زیست- جهان یا جهان- زیست می داند. در جهان زیست کنش ارتباطی و عقل ارتباطی جریان دارد. این جهان زیست که مقهور یا مستعمره سیستم شده است در نهایت پویایی خود را کسب کرده و سرانجام سیستم را تابع الزامات خود خواهد کرد. بنابراین هابرماس معتقد است که جامعه در دو مسیر به پیش می رود؛ یکی تحول در جهان زیست و دیگری تحول در سیستم یا نظام.

جهان زیست جایی است که در آن ساختار اقتصادی- اجتماعی با آگاهی و کنش در می آمیزد. تحول در جهان زیست و عقلانی شدن آن در جهت عقلانی شدن سیستم حرکت می کند. عقلانیت در سیستم در جامعه سرمایه داری به سمت رشد عقلانیت ابزاری و سلطه تکنولوژیک و بوروکراسی به پیش می رود. این

♦ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

همان چیزی است که وبر از آن به از دست رفتن معنا و آزادی و فرو افتادن قفس آهنین بر انسان تعبیر می کند. اما عقلانی شدن در نظریه هابرماس وجه دیگری نیز دارد و آن عقلانی شدن ارتباطی یا «کنش مفاهمه ای» است. عقلانی شدن ارتباطی به مفهوم توسعه کنش وفاقی و نهادهای وفاقی است. به عنوان مثال رشد دموکراسی و نهادهای منبعث از آن وجهی از عقلانیت ارتباطی و تمرکززدایی از فهم جهان است. فهم جهان از سه مرحله شامل عصر اسطوره، عصر جهان بینی های فرا طبیعی و علمی و عصر مدرن - عقلانی گذر می کند.

اسطوره ها کمترین امکان را برای سمت گیری عقلانی در کنش دارند. اسطوره ها سراسر جهان کردار را در یک قالب قرار می دهند. عقلانی شدن در عصر جهان بینی های دینی و ماوراءالطبیعی آغاز می شود که شامل دو وجه است: یکی رهایی از نگرش های جادویی و افسون، دیگری وحدت نظام مند در نگرش به رابطه بین خداوند و جهان. وبر جهان بینی های دینی (مسیحی - پروتستانی) را دارای بیشترین ظرفیت برای شرایط گذار به عصر مدرن می داند. جهان بینی مسیحی در قرائت پروتستانی دایر بر ریاضت طلبی وارد اخلاق شغلی بورژوازی می شود. در واقع بورژوازی حاصل اخلاق ریاضت طلبی می شود. با رشد بورژوازی و روابط اقتصادی نوین دو خرده - نظام پول و قدرت دولتی سر بر می آورند و از پشتوانه اخلاقی پیشین جدا می شوند. نظام سرمایه داری به این ترتیب پدید می آید. وقتی اجرای این نظام شامل تکنولوژی و بوروکراسی عقلانی از پیشینه و پایه اخلاق جدا شدند، راه برای فرود آمدن قفس آهنین یعنی جنبه منفی عقلانیت مدرن بر بشر هموار می شود و دیگر رهایی از آن ناممکن می گردد. هابرماس در بازسازی نظام عقلانیت وبری به این نتیجه می رسد که وبر در نظریه خود تنها بر کنش عقلانی - غایتمند تکیه دارد و آن پیشرفت دعوی عقل در برابر قدرت خودکامه است.

در دوره پیش - سستی اسطوره و در دوره سستی دین، قدرت سیاسی را در پرده ابهام فرو می بردند. اما در عصر مدرن سیر معرفت بشری به سوی افسون زدایی و اوهام زدایی از قدرت به پیش می رود این امر مقدمه بیش رهایی است. تأکید کردیم که رابطه هابرماس با مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی و همین طور با مارکسیسم به طور کلی رابطه ای دوگانه است. هابرماس از یک طرف میراث دار این جریان فکری است و نظریه کنش ارتباطی اساساً به عنوان شالوده ای نظری برای نظریه انتقادی و نارسایی های پیشین آن تدوین شده است. از طرف دیگر نظریه های دیگر اندیشمندان در اندیشه هابرماس به صورت بازسازی شده جلوه می نماید. هابرماس پارادایم جدیدی را بنا می نهد. او کل فلسفه آگاهی

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

را که شالوده نظری بسیاری از مهمترین آموزه های مارکسیسم غربی از لوکاچ تا آدورنو را می ساخت نقد می کند و در واقع حکم فسخ این پارادایم را صادر می کند.

فلسفه آگاهی آسیب شناسی جامعه سرمایه داری و اساس نقد جامعه سرمایه داری را متوجه آگاهی دگرسان شده، ایدئولوژی کاذب و عوارض شیئی شدگی کرده است. بنا به منطق فلسفه آگاهی بورژوازی در آغاز عصر مدرن آرمان ها و ارزشهایی همچون آزادی، برابری، عقل گرایی و ترقی را اعلام و ترویج کرده است که اکنون در عمل آن را به ریشخند گرفته است. به این ترتیب پروژه روشنگری به شکست انجامیده است. از جمله معانی پروژه ناتمام مدرنیته همین مفهوم است.

نظریات مکتب فرانکفورت از جمله هورکهایمر و آدورنو به یک بن بست یا یک پارادوکس ختم شد. از جمله و به ویژه به این دلیل که مبتنی بر همان عقل سوژه محور بود. برای هابرماس برون رفت از این پارادوکس ورود به پارادایم جدید و تازه ای بود. که این پارادایم تازه همان پارادایم ارتباط، بازسازی کنش ارتباطی به عنوان یک سنت مهم در جامعه شناسی و عقل ارتباطی است. عقل ارتباطی عقل بین الازدانی است. این عقل با پارادوکس عقل سوژه محور مواجه نیست. این پارادایم تازه با جریانهای فکری گسترده ای پیوند دارد که یکی از مهمترین آن نظریه ارتباط و نظریه زبان است. بدین ترتیب نقد هابرماس از مدرنیته با نقد جریانهای فکری دیگری همچون نقد مکتب فرانکفورت و پست مدرنها تفاوت عمده ای دارد. هابرماس مدرنیته را ناتمام می بیند و نقد او در این وجه بر خلاف پست مدرنها رادیکال نیست. مکتب فرانکفورت نیز مدرنیته را در بن بست می دید که پیش بینی ماکس وبر در مورد از دست رفتن معنا و از دست رفتن آزادی در آن متحقق شده است. اما هابرماس همانطور که اشارت شد معتقد است که در جامعه معاصر ضمن آنکه سیستم به عنوان مظهر عقل ابزاری بر جهان زیست به عنوان جایگاه کنش ارتباطی مسلط شده است و آن را مستعمره کرده است، اما عقل ارتباطی در جهان زیست از کار باز نمانده است و روزی با توسعه امکانات ارتباطی خود، خویش را از چیرگی و سلطه سیستم و عقل ابزاری بیرون می آورد. (۳۶)

البته نیروهایی که این مهم را به پیش خواهند برد دیگر پرولتاریای مورد نظر مارکس نیست. اکنون شکاف ها در جاهای دیگری سر باز کرده است. سیستم از جمله با تمهیدات دولت رفاهی، دموکراسی توده ای توانسته است به آرام سازی جنبش های کارگری بپردازد. اما همین تمهیدات که بر حیطه های

◇ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

نمادین و ارتباطی دست انداخته است شکاف های تازه ای را در آنجا پدید آورده است. انواع آسیب ها و همین طور جنبش ها مثل جنبش های جوانان، محیط زیست، حقوق زنان و بسیاری دیگر از NGOs از این جمله است. بنابراین مهمترین نظریه هابرماس همین نظریه کنش ارتباطی است که پایه سایر آموزه ها و نظریات او است. مثل نظریه اخلاق گفتمانی، دموکراسی شورایی، بحران مشروعیت در سرمایه داری و غیره. یک نکته دیگر آنکه وقتی کنش ارتباطی و عقل ارتباطی هسته پارادایم تازه ای بسازد طبیعتاً برای فلسفه در مفهوم عقل سوژه محور جایی نمی ماند. (۳۷) نتیجه منطقی چنین حکمی برای هابرماس خواست علم برای رهایی است.

دومین هدف عمده معطوف به انگاره های ارتباطی طرح (الگوی) زیست جهان و نظام (سیستم) است. هابرماس در نظریه کنش ارتباطی، به بیان مفاهیم اصلی اندیشه خود یعنی «زیست جهان» و «نظام» (شامل دو خرده نظام خود تنظیم بازار و دولت که از جهان زیست جدا می شود) می پردازد. (۳۸) تامس مک کارتی معتقد است:

«در نظریه کنش ارتباطی هابرماس رد پای شبیحی را حس می کنیم که پیوندی نزدیک با شیخ دنیایی سراسر شی زده دارد که بر دریافت ناب مارکسیسم غربی از آراء ماکس وبر سایه افکنده است. در دهه ۱۹۴۰، هورکهایمر و آدورنو بر سر این مسأله که آیا عقلانیت جدید می تواند رهایی بخشی باشد یا نه، در واقع از مارکس بریدند و به وبر پیوستند. آنها گسترش عقل ابزاری را هسته نوعی سلطه می پنداشتند که تمامی عرصه های زندگی را در نور دیده بود. هابرماس می پذیرد که آسیب شناسیهای اجتماعی زندگی در عصر جدید را می توان در فرآیندهای عقلانی شدن ردیابی کرد؛ با وجود این، با مارکس همصدا می شود که ریشه این مسأله نه در نفس عقلانی شدن بلکه در سرشت ویژه نوسازی به شیوه سرمایه دارانه نهفته است، و از این رو چاره کار را باید در تحول مناسبات تولیدی سرمایه داری جستجو کرد. موضع او در این خصوص، بیش از همه به لوکاچ نزدیک است که کوشید تحلیل وبر را درباره عقلانی شدن در قالبی مارکسیستی بگنجانند. لوکاچ هم با ارائه مفهومی نو از عقلانی شدن بر حسب شیئی زدگی و ردیابی آن در پدیده فراگیر شدن شکل کالایی در جامعه سرمایه داری، ناسازگاریهای زندگی جدید را مشخصاً به حساب سرمایه داری می گذاشت و آن را جریانی واگشت پذیر می دانست. در واقع، یکی از هدفهای اصلی نظریه کنش ارتباطی آن است که روایتی قانع کننده تر از نظریه شیئی زدگی فراهم آورد. این کار

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

هابرماس که دومین تلاش برای ادغام ماکس وبر در روح مارکسیسم غربی است، اساساً سه هدف بلند پروازانه را دنبال می‌کند: (۱) گسستن از فلسفه آگاهی به نفع نظریه عقلانیت ارتباطی که دیگر در پیوند با مقدمات و مبانی ذهن گرایانه و فرد گرایانه فلسفه و نظریه اجتماعی مدرن نباشد. (۲) فراتر رفتن از مفهوم پردازی درباره عقلانیت به شیوه وبر و وارثان مارکسیست او که عمدتاً از دیدگاهی نظری بر مفهوم کنش تأکید می‌کند و بازگشت به مارکس برای بازیافتن جنبه سیستمی-نظری و تجزیه و تحلیل او درباره جامعه سرمایه داری، البته با بیانی کمتر تاریخی، به منظور پیوند زدن نظریه کنش یا نظریه سیستمها از طریق ساختن «مفهومی دو سطحی از جامعه» که در آن، پارادایم زیست جهان یا پارادایم نظریه سیستمها با یکدیگر ترکیب می‌شوند. (۳) بر همین مبنا، بنا کردن نظریه ای انتقادی درباره جامعه مدرن شامل مفهومی نو از شیئی زندگی به منزله «استعمار زیست جهان» به دست نیروهای ناشی از خرده نظامهای اقتصادی و سیاسی و به بیان دیگر، جریانی که در طی آن آسیب شناسی های جهان مدرن را در سیر وابستگی روز افزون این زیست جهان به الزامات سیستمی تولید مادی جستجو می‌کند.» (۳۹)

هابرماس استدلال می‌کند که جامعه سرمایه داری پیشرفته را نمی‌توان به مثابه یک کلیت اجتماعی<sup>۱</sup> در نظر گرفت. چون به حوزه های جداگانه ای تقسیم شده است که هر یک از این حوزه ها بر مبنای متفاوتی استوارند. (۴۰) زیست جهان حوزه کنش ارتباطی است. در مقابل حوزه سیستم کنش هدف دار-عقلانی است و از طریق منابع مادی از جمله پول و منابع سیاسی همچون قدرت ساماندهی می‌شود بدین ترتیب زیست جهان مظهر عقلانیت مفاهمه ای است و نظام مظهر سلطه عقلانیت ابزاری است. (۴۱) الزاماً هر گونه تلاش در جهت بسط و گسترش حوزه عمومی در حوزه زیست جهان و از طریق عنصر مفاهمه ای عقلانیت امکانپذیر است. بنابراین پروژه جامعه می‌بایستی از فضای زیست جهان در برابر عناصر ابزاری-هدفدار عقلانیت که به استعمار جهان زیست می‌انجامد دفاع نماید. سیستم مظهر شیئی گشتگی و انسان زدایی است. تجهیز سیستم به استعمار جهان زیست منجر خواهد شد. لذا وی تلاش می‌نماید تا از طریق طرح ایده آل روابط بین شخصی جهان زیست به مثابه نقطه مقابلی برای همگرایی نظام مند استفاده نماید. (۴۲) حوزه زیست جهان معطوف به گفتمان، تفاهم و

<sup>۱</sup> - Social Totality

♦ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

توافق بین فاعلان کنشگر است. در مقابل قلمرو سیستم معطوف به عقلانیت خود بسنده و سوزه تک گفتار دکارتی است. (۴۳) هدف هابرماس رهایی عقل ارتباطی و فرهنگی، در مقابل سلطه عقلانیت ابزاری بر جهان زیست بوده است. در اصطلاح هابرماس سیستم عرصه زبان مخدوش و ایدئولوژی و عقل ابزاری است و جهان زیست عرصه کنش ارتباطی و عقل تفاهمی است. تصور جهان زیست متضمن تصور امکان وجود عنصری اخلاقی و هنجاری در ارتباطات انسانی، وجود خواست های عقلانی و راستین بشر و عرصه اخلاق و حقیقت است. فرض اصلی او این است که ارتباط آزاد و نامخدوش در عرصه عمومی و جهان زیست خواست های راستین انسان را آشکار می سازد. به عبارت دیگر، فرض او وجود گوینده و شنونده ای آرمانی و کاملاً عقلانی است که به طور پیشینی به فهم منظور یکدیگر علاقه مندند. (۴۴)

شاید بتوان گفت هابرماس می کوشد نظریه کنش ارتباطی خود را در بستری همچون زیست جهان پیرواند تا از طریق آن در ساختن طرحی جهت نظام بخشی به هم کنش های جمعی و هم کنش های فردی مورد استفاده قرار گیرد. در واقع خردباوری در گستره کنش ارتباطی، یعنی گسترش ارتباط انسانی، گسترش فضای جهان زیست که مناسبات استوار به سلطه را پشت سر می گذارد (۴۵) و از طریق منطق مکالمه - مفاهمه و توانایی های ذاتی و توانش زبانی - ارتباطی به سوی رهایی بخشی ره می سپارد. از نظر هابرماس عقلانی کردن حوزه زیست جهان دارای مراحل پیچیده ای است که طی آن تمام «چشم اندازهای جهان» باید تحت پوشش و دگرگونی راستین قرار گیرد. این چشم اندازها شامل دنیاها، گستره ها، داعیه های اعتبار و کنش های معطوف به حالت های مقابله به مثل، هنجار و فهم می شوند. هر کدام دارای سه سطح کاملاً مشخص و قابل تفکیک از یکدیگرند. دنیاها در برگرفته سطوح طبیعی، اجتماعی و فردی هستند. گستره ها سه سطح علم و تکنولوژی، وجدان و قانون، هنر و ادبیات را در بر می گیرند. داعیه های اعتبار شامل سطوح شناختی، هنجاری و زیبایی شناسی می شوند. با پیدایی ترکیب های گوناگون از ساخت های یاد شده، انواع کنش های معطوف به یکی از حالت های، مقابله به مثل، هنجار، فهم با ترکیب پیچیده تری از آنها شکل می گیرند. اگر کلیه ساحت ها و سطوح عقلانی شوند، جامعه به سوی مدرنیته ره می سپارد. همچنین ابعاد و ساحت های ساختاری معنوی موجود در جامعه نیز باید عقلانی شوند. از این رو هابرماس بر گسترش زیست جهان به مثابه بنیانی برای ارتباطات فارغ از سلطه و کنش های ارتباطی معطوف به فهم تأکید می کند. این طرح را می توان به طوری که در جدول زیر آمده است ساده کرد.

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

### الگوی زیست جهان و سیستم

دایره زیست جهان	اجتماعی	دایره سیستم	چشم اندازها دنیاهای
		طبیعی	
فردی			
هنر و ادبیات	وجدان و قانون	علم و تکنولوژی	گستره ها
سطوح زیبایی شناسی	سطوح هنجاری	سطوح شناختی	انواع اعتبار شامل
حالت های فهم	حالت های هنجار	حالت های مقابله به مثل	انواع کنش های معطوف به

در واقع کنش های معطوف به فهم، جایگزین انواع نامتکامل تر کنش ها یعنی کنش های معطوف به «مقابله به مثل»، «هنجار» و «موفقیت» می گردد. در هر مرحله از این پروسه تکاملی، سیستمی تشکیل می شود که توسط «تفکیک» و «یکپارچگی» از یکدیگر متمایز و مشخص می گردد. اینجاست که هابرماس تا حدی به نظریه سیستم ها و برداشت «تالکوت پارسونز» نزدیک می شود. ولی از نظر هابرماس هر نظریه اجتماعی که دیدگاه کنش را در دیدگاه سیستم ها حل کند، خدشه دار است. ارتباط شایسته زمانی برقرار می شود که انسان مفهوم سیستم را از درون مفهوم جهان زیست بیرون کشیده، توسعه دهد. نظریه اجتماعی باید تغییر «در خود عین»، یعنی تعبیری را که حیات اجتماعی را زیر تجربه افسون زدایی می برد درک کند. افسون زدایی در ساختارهای تفکیک شده جهان زیست عقلانی شده شکل می گیرد؛ جایی که کنش ها رفته رفته به واسطه توافق، اتفاق آراء و نه تجویزهای هنجاری هماهنگ می شوند. هابرماس با تعیین زیست جهان عقلانی شده و هویت آگاهی نوین به مثابه عواملی که با افزایش ظرفیت ها و استعدادهای انسانی، فراگیری و عنصر یاددهی - یادگیری را پدید می آورند، روی ساخت های توانمندسازی این پدیده های ساختاری در کنش انسانی تأکید می ورزد. یعنی وقتی او به نظریه سیستم ها به عنوان منبعی برای تفهیم سایر شیوه هایی که طی آغاز زندگی نوین ساختارمند می شود رو می کند، دیدگاهی دارد که به وی اجازه می دهد تأکید ورزد که سایر پدیده های ساختاری چگونه می توانند تنگناها و محدودیت های قطعی عقلانی کردن کنش را به وجود آورند. تحلیل وی از این محدودیت ها و تنگناها شکل تفسیر مجدد «فقدان آزادی» و «فقدان معنی» نزد ویر است. در واقع این شکلی از اعتراف به پدیدار شدن گزیر ناپذیر فقدان هاست. هابرماس این فقدان ها را در ارتباط با تهدیدهای نظام مند برای زیر ساخت ارتباطی که با تولید نمادین از طریق آن صورت می گیرد مفهوم بندی می

♦ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —  
کند.

دو گرایشی که این زیر ساخت ارتباطی را تهدید می کند و در هم تنیده شده اند و متقابلاً یکدیگر را تقویت می کنند عبارتند از:

الف) چیزوارگی اعمال شده به طور نظام مند (استعمار جهان زیست) و ب) تصلب فرهنگی. (۴۶)

هابرماس با تفسیر مجدد نظریه وبر فقدان آزادی را در قالب «استعمار جهان زیست» و فقدان معنی را در قالب «تصلب فرهنگی» به نحوی باز می نمایند که دست کم برخی از پیامدهای آسیب شناسانه مورد نظر وبر را به گونه ای متفاوت و به شیوه ای تفسیر می کند که طی آن می توان نشان داد که گزیر ناپذیر نیستند. در اندیشه مارکس از پدیده ای که هابرماس آن را تجزیه/ تفکیک نظام مند حوزه های کنش می نامد، از حوزه هایی که با کنش ارتباطی همساز هستند، درکی نسبی به چشم می خورد. مارکس خود را درگیر گفتمانی نمود که طی آن خرده سیستم اقتصادی جامعه سرمایه داری شکل های سنتی زندگی را با تغییر شکل کار راستین به قطعات مجردی از نیروی کار، به صورت ابزاری در می آورد. این گفتمان همراه با چیزوارگی روابط بازار که زندگی شبه طبیعی به آنها می دهد، در واژه شناسی هابرماسی «فئودالیزه کردن»، «جهان زیست» و «تجزیه سیستم اقتصادی» خوانده می شود.

البته منظور هابرماس این نیست که خیلی ساده برچسبی روی آن پدیده ها بزند، بلکه در تکاپوی ایجاد چشم اندازی است که از طریق آن بتوان نارسایی های خاص در کار مارکس را شناسایی کرده و مسائل مربوط به سرمایه داری پیشرفته را بهتر درک کند. لازم به ذکر است که هم مارکس و هم هابرماس هر دو تضاد طبقاتی را به عنوان علت غایی رشد لزوماً «اعوجاجی» یا «ناموزون» یکپارچگی سیستم می بینند. با دیدن تضاد طبقاتی به عنوان عامل اصلی، مارکس تحلیل خود را بر حالت های چیزواره شدن اقتصادی متمرکز ساخت. هابرماس این تمرکز را «ضعف عمده» نظریه مارکس می داند: «تعمیم دادن بیش از حد یک مورد فرعی جهان زیست تحت الزامهای سیستم» (۴۷) اینجا هابرماس از لوکاج الهام می گیرد.

هابرماس تلاش می کند نظریه خود را طوری مفهوم بندی کند که به فرد امکان بدهد هر دو ساخت را، یعنی هم چیزواره شدن جهان زیست و هم تفکیک ساختاری آن را ببیند. از این رو دست به کاربرد واژه های «فئودالیزه کردن جهان زیست» و «تجزیه سیستم اقتصادی» می زند. وقوع همین دو ساخت شکل «استعمار جهان زیست» را به خود می گیرد و هنگامی اتفاق می افتد که رسانه های فاقد زبان، یعنی پول و قدرت به

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

طور نظام مند، با جا به جا ساختن جامعه زیستی ارتباطی در هسته گستره های کنشی سه ساحت باز تولید نمادین را به جریان می اندازد: تسری فرهنگی، یکپارچگی اجتماعی و جامعه پذیری. «زیر ساخت ارتباطی» جهان زیست عقلانی شده، از کنش معطوف به فهم تشکیل می شود که بافتی عقلانی برای «انتقال اعتبار» از خلال سه ساحت یاد شده به وجود می آورد. این انتقال انگیزه به مفهوم ارتباطی آن تنها در صورتی ممکن است که کنش گران گرایشی اجرایی به سوی پیامدهای دیگر و داعیه های اعتبار آنها اتخاذ کنند. در حالیکه کنشی که با پول و قدرت هماهنگ شده فقط خواستار عینی کردن گرایش معطوف به مؤفقیت است. استعمار جهان زیست با ظهور عدم توازن های خطیر در باز تولید مادی به طور شفاف تری نمایانده می شود و موجب تجزیه سیستم می گردد. این عامل به بروز بحران ها یا بیماریهای تهدیدکننده هر یک می انجامد که معمولاً به طور فردی تجربه می شود. در واقع استدلال هابرماس معطوف به این است که جامعه زیستی - ارتباطی در حوزه زیست جهان نمی تواند از طریق قدرت و پول بازسازی شود. (۴۸) تحکیم حوزه زیست جهان بر مبنای مقررات تنظیمی و تشکیلاتی، صراحت تصمیمات معطوف به انگیزه های کنترل اداری و انباشت سرمایه، گرایش به ایجاد و تحکیم وابستگی، چیزواره کردن و کالاسازی زندگی خصوصی را شامل خواهد شد. چنین استعماری در صدد رسوخ به فردی ترین و خصوصی ترین جنبه های زندگی انسان ها می باشد. یعنی چگونگی گذران اوقات فراغت، زندگی خانوادگی، روابط جنسی و حتی احساس ها و برداشت های شخصی از خود را نیز به نحو فراینده ای آماج کالاسازی خواهد کرد.

مدل ارتباطی هابرماس به همراه دیگر مفاهیم این امکان را به وی می دهد تا در رابطه با تحریف نظام مند ارتباطی چاره جویی کند. آنچه باید تحت این عنوان شرح داده شود این است که چگونه سازمان دانش و تأمل عملی در جامعه معاصر به طور نظام مندی نیروی بالقوه جهان زیست عقلانی شده را تحریف نموده است؟

پس هابرماس، به عوض آنکه بحران مدرنیته را گواه ورشکستگی کل آن پروژه تلقی کند، با پیشنهاد ترک پارادایم تأمل (خود اندیشی) به نفع مفهومی از بین الاذهانیت، که از طریق عمل ارتباطی گفتمان صورت می گیرد به دفاع از آن چیزی می پردازد که به باور او راه حل مسأله زیست جهان است. روایت تاریخی گفتمان فلسفی مدرنیته هابرماس انتقال پارادایمی به سوی مفهوم بین الاذهانیت در حوزه زیست جهان است. در واقع سیستم و زیست جهان دو صورت کاملاً مجزا از یکدیگر تمییز داده می

◇ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

شوند. در حالیکه عملیات سیستم تحت هدایت فرمانهای عقلانیت هدفمند درون سیستم اند، زیست جهان، طبق نظر هابرماس خود را از طریق رسانه بین الاذهانی که به نحو گفتاری قوام یافته است، باز تولید می کند: بین الاذهانی که تحت رهبری اصل اعتباریابی و اصل حقیقت به مثابه اجماع- عقلانی است. هابرماس تصدیق می کند که زیست جهان تمامیت و یکپارچگی اش را در تقابل با سیستم حفظ کند. تنها چیزی که زیست جهان برای قوام بخشیدن به عقلانیت بین الاذهانی نیاز دارد، حداقل التزام به این است که علائق و منافع راهبردی تابع ملاحظات حقیقت و اعتبار باشند. یا به تعبیر دقیق تر امکان تبعیت آنها نتواند نفی شود. (۴۹)

بنابراین مقوله جهان زیست در مقایسه با مفاهیم و مقولات جهان عادی و صوری از شأن و جایگاه متفاوتی برخوردار است. جهان زیست بر خلاف دیگر مفاهیم نظیر جهان عادی، جهان صوری یا رسمی، جایی برای تکالیف و وظایف مشابه و هم سنگ یا قابل قیاس در نظر نمی گیرد؛ گویندگان و شنوندگان نمی توانند بوسیله آن چیزی را به عنوان «چیزی بین الاذهانی» تلقی نمایند. لذا کنشگران مفاهیم ای همواره در محدوده افق جهان زیست خود حرکت می کنند و نمی توانند به خارج از آن گام بگذارند. (۵۰) در نتیجه زیست جهان که بر اجزاء منطق مکالمه- مفاهیم، کنش معطوف به فهم، توانش زبانی- کلامی، کنش ارتباطی، وضعیت آرمانی مطلوب کلام و ارتباط بین الاذهانی دلالت دارد به مثابه تجربه آزادی و رهایی بخشی و در قالب نفی سلطه خود را نشان می دهد. در مقابل مفهوم «نظام» بر اجزاء ساختار قدرت اقتصادی، دیوان سالاری و سیاسی دلالت دارد. (۵۱) به نظر هابرماس سیستم، عرصه زبان مخدوش، ایدئولوژی و عقل ابزاری است، در حالیکه مفهوم زیست جهان متضمن تصور امکان وجود عنصر اخلاقی و هنجاری در ارتباطات انسانی است. (۵۲)

در واقع گفتمان عقلانی فرصت ایجاد ارتباط غیر مخدوش و بیرون از سلطه ایدئولوژیک را فراهم می آورد. این وجه از گفتمان عقلانی حاوی امکان رهایی در عرصه زیست جهان و نفی پروژه سلطه است. در نتیجه فرآیند زیست جهان بر خلاف سیستم، فرآیندی رهایی بخش است. از این رو رهایی یابی عقل فرهنگی از سلطه عقلانیت ابزاری با تکیه بر ارتباط عقلانی در جهان زیست و فارغ از زور و قدرت، ایدئولوژی و زبان مخدوش جانشین مفهوم تک ذهنی و تک گفتار و عقلانیت ابزاری سیستمی می شود. تجربه رهایی در چنین چشم اندازی بیشترین قابلیت ممکن را از خود نشان خواهد داد.

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

سومین هدف عمده معطوف به انگاره های ارتباطی (انگاره کاربردشناسی عام زبان).

### جامعه مدنی به مثابه حوزه عمومی

مفهوم جامعه مدنی در اندیشه هگل مترادف فضای عمومی و در تعارض با جامعه طبیعی یعنی فضای خصوصی است.<sup>(۵۳)</sup> بدین سان جدایی جامعه مدنی و دولت به صورت اساسی نمودار می گردد. در واقع جامعه مدنی محصول نهاد ارتباطی است تا از رهگذر آن موجب تحول در حوزه کنش اجتماعی شود. هابرماس دوباره فتوالتی شدن حوزه عمومی که از طریق احزاب سیاسی و دستگاه های ارتباط جمعی صورت می گیرد را مورد نقد جدی قرار می دهد.<sup>(۵۴)</sup>

هانا آرنت از میان ناقدین نزدیکترین تعبیر به قرائت هابرماس از جامعه مدنی را دارد. او به رابطه جامعه مدنی و دولت از زاویه جدایی زندگی عمومی و زندگی خصوصی توجه کرده است.<sup>(۵۵)</sup> او به عنصر قدرت حکومتی تمامیت طلب اشارت دارد که باعث انهدام این روابط به معنای از بین رفتن بعد خصوصی حیات اجتماعی می شود. در واقع جدایی میان جامعه و دولت موجب از بین رفتن جدایی میان فضای خصوصی و فضای عمومی می گردد.<sup>(۵۶)</sup>

از نظر هابرماس حوزه عمومی فضای اظهار نظر آزادانه، مکالمه، بحث و چاره جویی در مسائل همگانی است.<sup>(۵۷)</sup> مهمترین نقش را در حوزه عمومی نشریه ها و روزنامه ها برعهده دارند. دیگر نهادهای گستره همگانی باشگاه های صنفی، باشگاه های تفریحی، انجمن های فرهنگی، اتحادیه هایی که بر اساس دفاع از حقوق فرهنگیان از جمله آموزگاران، استادان تا نویسندگان و دانشمندان ایجاد شدند و به سرعت «دفاع از آزادی بیان» را در دستور کار خویش قرار دادند و نیز واحدهای انتشاراتی، مدارس خصوصی و غیره این همه نهادهایی بودند که در آغاز رشد حوزه عمومی مدرن نقش مهمی بر عهده داشتند.<sup>(۵۸)</sup> نقش مستقل نهادهای حوزه عمومی در بوجود آمدن «افکار عمومی» و ایده آزادی بیان بسیار مؤثر بود. در واقع ایده آزادی بیان موجب شکل گیری منطق تازه ای بنام «منطق گفتگو» یا «منطق مکالمه» در حد نهادهای حوزه عمومی شد.<sup>(۵۹)</sup> البته ضعف و زوال قدرت حوزه عمومی در سده اخیر نکته بسیار مهمی در بحث هابرماس است. می توان گفت اکنون نظارت تکنولوژیک، ارتباط پراتیک یا کنش متقابل و ارتباط بر اساس منطق مکالمه و چاره جویی را شکست داده است. نکته مهم اکنون

♦ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

پیش روی ماست: آیا بر اساس منطق مکالمه و چاره جویی یا کنش متقابل و ارتباطی امکان بازسازی حوزه عمومی وجود دارد؟ پاسخ این سؤال به طرح ضرورت پیشبرد پروژه ناتمام مدرنیته و گفتمان انتقادی درباره بنیان های مدرنیته وابسته است. موضوع کتاب «تحول ساختاری در حوزه عمومی» پیشتر کاوشی «ساختاری» و اشاره به موقعیت تاریخی دگرگون شونده دارد. ساختار موجود حوزه عمومی وابسته به تکامل سیاسی مبتنی بر زمینه یک صورتبندی تاریخی ویژه است. به هر حال تلاش هابرماس جستجوی تبارکش آزاد ارتباطی در حوزه عمومی بود. فتودالیزه شدن حوزه عمومی به معنی فهم سیاست همچون علم، تکنیک و فن می باشد. این مهم ضرورت «تفاهم افراد جامعه» را با خطر مواجه می سازد. هابرماس سخنگوی ایده سیاست همچون مکالمه و ارتباط است. هر جا وی به سیاست می پردازد مقصودش همان Phronesis یونانی است. یعنی دانایی که از راه کشف منطق چندگونگی شکل می گیرد. در واقع منطق مزبور ضرورت پذیرش بحث همگانی را پیش می کشد و ریشه این نظر هم تقدم زمینه پیشا علمی زیست جهان<sup>1</sup> بر پراتیک و علم است. (۶۰) برداشت مدرن از سیاست در حکم گسستن از پراتیک و منطق مکالمه است و روی آوردن به سیاست به مثابه یک علم یا یک فن می باشد. آنچه در این میان از بین رفت کارکرد مستقیم و استوار به پراتیک مردمان بود که زمانی رهایی خود را نتیجه پراتیک خویش می شناختند. حوزه عمومی فضایی بود که می شد در آن نشانه هایی از کنش ارتباطی و تصمیم گیری دموکراتیک را یافت. زوال آن در سده بیستم نشانه پیروزی خردابزاری و تکنیکی بود بر «منطق مکالمه»، «مفاهمه» و «کنش ارتباطی».

هابرماس یادآوری می کند که دیدگاه نا امیدانه دو اندیشمند برجسته مکتب فرانکفورت یعنی آدورنو و هورکهایمر و نقد هربرت مارکوزه در انسان تک ساحتی از خردباوری به نقد خرد تکنولوژیک انجامید. این سه متفکر تمایزی میان تکنیک (کار) و پراتیک (کنش تعاملی) قائل نبودند. در حالی که باید میان این دو نوع کنش که یکی مبتنی بر قاعده های تکنیکی است و استوار به دانش تجربی و آن دیگری مبتنی بر تفاهم، توافق، مکالمه و مباحثه است؛ خط تمایز قائل شد. بنابراین تأکید هابرماس در چارچوب نهادهای حوزه عمومی است. پس در گفتمان هابرماس امکان نظارت آگاهانه، اخلاقمند و مسئولیت پذیر بر

<sup>1</sup> - Lebenswelt

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

نیروهای تولیدی- فنی و تکنولوژیکی باید وجود داشته باشد. این همان هسته مرکزی بحثی است که در «پروژه ناتمام مدرنیته» حضور دارد. خردباوری در گستره کنش ابزاری یعنی خلاصه کردن بحث به رشد نیروهای تولید و گسترش نظارت تکنولوژیک بر طبیعت، اما خردباوری در گستره کنش ارتباطی یعنی گسترش کامل توان ها و نیروهای انسانی، (۶۱)

در واقع می توان از مصلحت های تکنیکی در پیش بینی و نظارت بر فراشد تولید گذشت و به منافع و مصلحت های پراتیک یعنی ارتباط و بحث آزادانه رسید. تنها در این حالت رشد نیروهای تولید و نظارت تکنولوژیک در چشم انداز زندگی اجتماعی مانع گسترش ارتباط آزاد انسانی نخواهد شد و زوال حوزه عمومی را در پی نخواهد داشت. (۶۲)

به زبان دیگر تأکید هابرماس در گفتمان حوزه عمومی بر اساس الگوی «پراتیک» بر این قاعده استوار خواهد بود: ارتباط صریح، آشکار، همگانی و نقادانه میان افراد جامعه، کنش تعاملی- گفتاری- ارتباطی و مفاهمی ای و رهایی از محدودیت های زندگی. این وجه رفتاری- کرداری در عرصه حوزه عمومی همان منطق دموکراسی است. از سوی دیگر کنش ارتباطی بر اساس الگوی «کنش گفتاری» بر این قاعده استوار خواهد بود: تفاهم و همدلی، امتیاز دادن و پذیرش این نکته که واقعیت در گفتار و ارتباط با دیگری ساخته خواهد شد. این قاعده اصلی حوزه عمومی است. هابرماس در نهایت نشان داد که خردباوری مدرنیته در درون خود امکان تکامل تا حد «خرد ارتباطی» را داراست. یعنی خردی است که بر اساس تلاش برای درک متقابل شکل گرفته است. چنین دیدگاهی استوار بر نوعی «اخلاق ارتباطی» است. (۶۳)

بنابراین چنانچه در یک جامعه مفروض تعداد نشریات، روزنامه ها و مجلات در مفهوم حوزه عمومی وجود فضاهای متکثر شبکه ای برای ارتباط، گسترش شبکه های ماهواره ای- اینترنتی، گسترش وسایل ارتباط جمعی (تلفن، فاکس، فتوکپی، دوربین فیلم برداری، ویدئو، تلویزیون، رایانه شخصی، روزنامه و کتاب) خارج از حیطه نفوذ و سلطه دولت در جهت آزادسازی و بکارگیری وسایل مزبور در جهت بسط و گسترش حوزه آزادی، حضور نهادهای صنفی، باشگاههای تفریحی، انجمن های فرهنگی، اتحادیه هایی که بر اساس دفاع از حقوق فرهنگیان ایجاد شده اند و به سرعت «دفاع از آزادی بیان» را در دستور کار خود دارند، واحدهای انتشاراتی، مدارس خصوصی، وجود شبکه های ارتباطات اجتماعی همچون NGOs،

◇ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

انجمن های معطوف به اعتماد و گفتگو و وضعیت کلامی آرمانی شفاف، سازمانهای دفاع از حقوق زندانیان، زنان، جنبش های دانشجویی که متمایل به نقد قدرت و نفی سلطه هستند، جنبش های طرفدار صلح، محیط زیست (سبز)، حذف سلاح های کشتار جمعی، طرفداران جامعه دموکراتیک که این همه در رشد و گسترش کنش های ارتباطی - مفاهمه ای که بر اساس منطق مکالمه سازماندهی شده اند مؤثرند. نفی فرا روایت های ایدئولوژیک معطوف به حوزه قدرت، نفی نهاد سانسور به عنوان مرحله ای اساسی در توسعه گفتمان عمومی، تبادل آزاد اطلاعات که خود به شکل گیری عناصر گفتمانی می انجامد، گسترش شبکه های مجازی که به امکان تداوم استیلای دیرین دولت بر حوزه زندگی عمومی پایان می دهد. به عبارت دیگر با رشد فضاهای مجازی دوران استیلای دیرین زندگی عمومی با ساختارهای تعیین شده توسط دولت، محدود به یک ناحیه جغرافیایی و تحت تأثیر رادیو، تلویزیون، روزنامه و کتاب به پایان رسیده است. حوزه عمومی، کنش «ارتباطی» - «مفاهمه ای» و «گفتمان» بعلاوه تقویت «اخلاق ارتباطی»، «منطق مکالمه» و مسئولیت پذیری در عرصه عمومی و فردی، و قوف به عنصر علائق آزادساز و علوم انتقادی رهایی بخش، تقویت عنصر تفاهم و ارتباط، وضعیت کلامی ایده آل، تقویت بنیان های «کنش ارتباطی» معطوف به فهم، بسط و گسترش الگوی زیست جهان مبتنی بر «اخلاق گفتمانی»، عقلانیت ارتباطی - ادراکی، عقلانیت بین الاذهانی و گفت و شنودی، توانش زبانی - گفتاری - کنشی، «همکنشی» اجتماعی مبتنی بر ابعاد ارتباطی زبان بنیان های اساسی معطوف به عنصر «رهایی بخشی»<sup>1</sup> است. در واقع رهایی از سلطه، سیطره، قدرت، تجربه آزادی و جلوگیری از استعمار سلطه، آزادسازی ظرفیت ها و استعداد های مندرج در پروژه مدرنیته از اهداف اصلی این تحقیق در گفتمان هابرماس بود.

هابرماس داعیه روشهای انسانی تر برای رهایی از سلطه را بر مبنای منطق «گفتگو، نقادی و مفاهمه» «کنش» و «عقلانیت ارتباطی» بنا نهاد. راه رسیدن به «پروژه ناتمام مدرنیته» مبتنی است بر تفاهم، توافق و نتیجه آن رهایی و آزادی از استثمار سلطه و قدرت است.

<sup>1</sup> - Emancipation

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

### نتیجه گیری

هابرماس با توصیف خود از هژمونی پوزیتیویسم و تأکید بر فرآیند سلطه «سیستم» بر زیست جهان به جستجوی امکان‌های از سیطره عقلانیت ابزاری پرداخت. در نهایت شناخت علائق راستین انسانی از طریق کنش ارتباطی و رابطه مفاهیم آمیز بین ال‌ذهانی را پیشنهاد نمود. (۶۴) تلاش هابرماس در تکمیل پروژه ناتمام مدرنیته (یعنی این فرض که مدرنیته در مقابل آزادی‌های وعده داده شده مبتنی بر پیشرفت خود، وحشت، سانسور و سرکوب را نیز در پی داشته است) تأکید بر وجه‌های بخش و رویه‌های مفاهیم آمیزی نمود که گفتمان می‌تواند امکان‌های را فراهم سازد. (۶۵) هابرماس با تمرکز بر دغدغه‌های ظاهراً دوگانه عقلانیت ابزاری و مفاهیم‌ای، جهان زیست و جهان نظام اساساً به سمت تدوین نظریه‌ای در جهت دغدغه تکمیل پروژه روشنگری گام نهاد. همچنین تأکید وی بر حوزه عمومی و تصویری که اینک در آثار هابرماس از آن به چشم می‌خورد دیگر آن تصویر بیش از حد رمانتیک از حوزه عمومی بورژوازی نیست که تقریباً به طور کامل از حوزه خصوصی جداست؛ بلکه اکنون به صورت عرصه‌ای ظاهر شده است که در آن مفاهیم و ارتباط افکار عمومی بخشی از یک شبکه حوزه عمومی/خصوصی است که اختلافها و احتجاج‌ها بین متخصصان توسط عقاید عمومی شکل می‌گیرد. (۶۶) هابرماس با تمایز میان کنش «عقلانی هدفمند» و کنش «مفاهیم‌ای» که مورد نخست عقلانیتی ابزاری و فنی است که در نظام‌های اجتماعی نظیر نظام‌های بازار مشاهده می‌شود و مورد دوم شکلی از تعامل زبانی است که هدف آن نیل به تفاهم است؛ پارادوکس عقلانیت را در جریانی یافت که طی آن نظام‌های اجتماعی به استعمار جهان زیست پرداختند. چیزی که می‌توان از آن به ارتباط تحریف شده نظام مند اشاره نمود. این مناقشه دائماً در اثر دستکاری و تحریف اذهان و نفوذ رسانه‌های قدرتمند، دستخوش تحریف و کژدیسی است. (۶۷)

بنابراین تنها به کمک گفتمان می‌توانیم درک خود از ارتباطات انسانی را بسط و گسترش دهیم. (۶۸) البته روابط بین ال‌ذهانی این امکان را برای ظهور شکل‌های بهتری از زندگی فراهم خواهد نمود. این ایده خود معطوف به فهم است که در هر گفتمانی وجود دارد. به نظر می‌رسد اراده معطوف به فهم در جریان هر گفتمانی معیاری است که بر مبنای آن می‌توان ظرفیت‌های عقلانی را گسترش داد. (۶۹) در نتیجه صورتبندی جدید مدرنیته در اندیشه هابرماس متکی بر دو اصل اساسی است: اول

◇ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

اینکه عقلانیت ذاتاً زبانی و گفتاری است. از همین رو اجتماعی است. دوّم اینکه گفت و گو مستلزم آن است که گفت و گو کنندگان فرض امکان کنش کلامی صادقانه و حقیقی را بپذیرند.

Archive of SID

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

## منابع

- ۱- راب استونز، **متفکران بزرگ جامعه شناسی**، ترجمه مهرداد میردامادی (تهران: نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۸۳)، ص ۳۱۳.
- ۲- بابک احمدی، «گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس»، **فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو**، تیر ماه ۱۳۷۲، ص ۹۸. همچنین ر.ک. به: **مدرنیته و اندیشه انتقادی** (تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۴)، ص ۱۹۰.
- ۳- احمدی، **پیشین**.
- ۴- همان، ص ۱۹۱.
- ۵- استونز، **پیشین**، ص ۳۱۴.
- ۶- حسینی نوذری، **بازخوانی هابرماس** (تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۱)، ص ۴۳۵.
- ۷- همان، ص ۴۳۴.
- ۸- محمد ساوجی، «جهان بینی مدرن و سیر تحول نگرش انتقادی»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، شماره یکم، بهار ۱۳۸۳، ص ۵۴.
- ۹- نوذری، **پیشین**، ص ۴۳۹.
- ۱۰- همان، ص ۴۹۱.
- ۱۱- همان، ص ۴۹۴.
- ۱۲- همان، ص ۴۴۰.
- ۱۳- منصور انصاری، «یورگن هابرماس، حوزه عمومی به مثابه دموکراسی گفتمانی»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، شماره یکم، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۰۵.
- ۱۴- همان.
- ۱۵- همان.
- ۱۶- همان، ص ۱۰۶.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- شاهرخ حقیقی، **گذار از مدرنیته: نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا** (تهران: نشر آگه، چاپ سوم، پاییز ۱۳۱) ◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره پانزدهم / تابستان ۱۳۹۰

♦ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

۱۳۸۳، ص ۲۲۷.

۱۹- همان، ص ۲۶۶.

۲۰- همان.

۲۱- منصور انصاری، *دموکراسی گفتگویی، امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس* (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴)، ص ۱۸۲.

۲۲- همان، ص ۱۸۳.

۲۳- همان، ص ۱۸۸.

۲۴- پیتر میلر، *سوژه، استیلا و قدرت در نگاه هورکهایمر، هابرماس و فوکو*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده (تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۴)، ص ۱۱۵.

۲۵- همان.

۲۶- مایکل پیوزی، *یورگن هابرماس*، ترجمه احمد تدین (تهران: نشر قومس، چاپ دوم، ۱۳۸۴)، ص ۱۰۴.

۲۷- کیت نش، *جامعه‌شناسی معاصر: جهانی شدن، سیاست، قدرت*، ترجمه محمد تقی دلفروز (تهران: انتشارات کویر، چاپ دوم، ۱۳۸۲)، صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۲۸- رابرت هولاب، *یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه (تهران: نشر: نی، ۱۳۷۵)، ص ۱۴۷.

۲۹- میلر، *پیشین*، ص ۱۱۶.

۳۰- تئودور آدورنو و ماکس هورکهایمر، *دیالکتیک روشنگری: قطعات فلسفی*، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان (تهران: گام نو، چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۴)، ص ۳۴۲.

۳۱- نوذری، *پیشین*، صص ۲۰۱-۱۶۵.

۳۲- میلر، *پیشین*، ص ۹۶.

۳۳- نوذری، *پیشین*، ص ۲۰۱.

۳۴- همان، ص ۲۰۳.

۳۵- هولاب، *پیشین*، ص ۳۷.

♦ ۱۳۲ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره پانزدهم / تابستان ۱۳۹۰

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

۳۶- نوذری، پیشین، ص ۲۱۹.

۳۷- همان، ص ۳۵۴.

۳۸- محمد ساوجی، پیشین، ص ۵۰.

39- Thomas Mc Carthy, *Complexity and Democracy, or the Seductions of Systems theory*

تامس، مک کارتی، پیچیدگی و دموکراسی یا اغواگریهای نظریه سیستمها، ترجمه علی

مرتضویان، موجود در <http://www.f.us.601>

۴۰- انصاری، پیشین، ص ۲۴۳.

۴۱- همان.

۴۲- همان، ص ۲۴۴.

۴۳- ساوجی، پیشین.

۴۴- حسین بشیریه، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه کاری

(تهران: نشر نی، جلد دوم، چاپ دوم)، ص ۳۰۷.

۴۵- بابک احمدی، آفرینش و آزادی: جستارهای هرمنوتیک و زیبایی شناسی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷)، ص

۱۷۵.

46- White Steph K., *The recent Work of Jurgen Habermas :Reason, Justice and Modernity* (Cambridge university press, 1990), P.104.

47- *Ibid*, P.108.

48- Habermas Jurgen, "The theory of communicative Action", in: *Reason and the Rationalization of Society*, translated by Thomas Mc Carthy (Boston Beacon Press, 1981), P.324.

۴۹- اوانات، «به سوی معرفت شناسی غیر بنیادگرا: مناظره باز نگریسته شده هابرماس / لومان»، ترجمه

رضا مصیبی، ارغنون، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۹، ص ۳ و در:

Eva Knodt, "Toward a Non- Foundationalist Epistemology :the Habermas/ luhmann

◇ ۱۳۳

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره پانزدهم / تابستان ۱۳۹۰

◇ بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت —

*Controversy Revisted*\*, New German Critique, in: <http://www.f.us.601>.

- ۵۰- نوذری، پیشین، ص ۳۸۳
- ۵۱- ساوجی، پیشین.
- ۵۲- پیشین، ص ۵۱.
- ۵۳- رامین جهاننگلو، «سیر تکوین فلسفی مفهوم جامعه مدنی»، *فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو*، تیر ماه ۱۳۷۲، ص ۹۱.
- ۵۴- همان، ص ۹۵.
- ۵۵- همان، ص ۹۶.
- ۵۶- همان.
- ۵۷- احمدی، پیشین، «گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس»، ص ۹۸.
- ۵۸- همان، ص ۹۹.
- ۵۹- همان، ص ۱۰۰.
- ۶۰- همان، ص ۱۰۵.
- ۶۱- همان، ص ۱۰۹.
- ۶۲- همان.
- ۶۳- همان.
- ۶۴- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: یورگن هابرماس، *نظریه کنش ارتباطی*، ترجمه کمال پولادی، دو جلد، جلد دوم (تهران: موسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۴)، صص ۲۷۳-۱۶۱.
- ۶۵- گراهام اسکمبلر، *هابرماس، نظریه انتقادی و تئوری سلامت*، ترجمه حسینعلی نوذری (تهران: انتشارات گام نو)، صص ۲۸۹-۲۸۸.
- ۶۶- همان، ص ۲۹۷.
- ۶۷- همان، ص ۳۰۵.
- ۶۸- همان، ص ۳۱۵.
- ۶۹- منصور انصاری پیشین، ص ۵۳-۵۲. نیز.ر.ک. به: لارنس کهون، پیشین، صص ۶۳۸-۶۰۸. و نیز

◇ ۱۳۴ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره پانزدهم / تابستان ۱۳۹۰

— بررسی تحول ساختاری گستره عمومی و نقش آن در فرآیند دموکراتیزه شدن ساختار قدرت ◇

یورگن هابرماس، *جهانی شدن و آینده دموکراسی منظومه پسااملی*، ترجمه کمال پولادی (تهران:

نشر مرکز، چاپ سوّم ۱۳۸۴)، ص ۲۱۶.